

۵. اطلاق و اسم جنس

اطلاق مقابل تقييد است

تقييد: اگر معنائی تصور شود [انسان] و در این معنا وصف زائد یا حالت خاصی لحاظ شود مانند: انسان عالم.
اطلاق: اگر معنائی تصور شود [انسان] و چیزی به آن اضافه نشود، می شود اطلاق.

محل بحث: سؤال: آیا اسم جنس [انسان، رجل] برای معنای مطلق وضع شده و استعمال آن در مقید مجاز است؟ یا اینکه اسم جنس وضع شده است برای معنایی اعم از معنای مطلق و مقید یعنی همان طور که برای تقييد قرینه‌ای لازم است برای اطلاق هم قرینه لازم است؟

مقدمه: (پاورقی: این بحث، بحث پیچیده‌ای نیست یک مقدار فقط باید اصطلاحات را متوجه شویم) انواع لحاظ ماهیت در ذهن

۱. انسان واجد علم
رابطه انسان و علم در خارج
۲. انسان فاقد علم

۱. لحاظ ماهیت بشرط شیء (مقید به وجود) ماهیت ← انسان مقید به علم

رابطه انسان و علم در ذهن (معقولات اولیه) لحاظ ماهیت بشرط لا (مقید به عدم) ماهیت ← انسان مقید بعدم علم

۳. لحاظ ماهیت لا بشرط (پاورقی: قسمی) (عدم اللحاظین) ماهیت ← انسان خالی از قید علم و عدم علم

لابشرط قسمی: قسمی که واقع شده است در مقابل و در عرض دو قسم دیگر، و قید و شرطش [بدون قیدن بودن] است

لابشرط مقسمی: اعم از هر سه لحاظ بشرط شیء و بشرط لا و لا بشرط است؛ و از معقولات ثانویه است. به عبارت دیگر یک مرحله قبل از سه مرحله بشرط شیء و بشرط لا و لا بشرط قسمی است، یعنی خالی از هر قیدی است حتی قید [بدون قید بودن].

معقولات اولیه: مفاهیمی که مستقیماً از خارج انتزاع می‌شوند مثل انسان و عالم.

معقولات ثانویه: مفاهیمی که از معقولات اولیه انتزاع می‌شوند مثل کلی و جزئی [یک گام عقب تر و ذهنی تر از معقولات اولیه است].

قیود اولیه: مثل وجود علم و عدم علم در خارج.

قیود ثانویه: ویژگی‌های ذهنی بشرط شیء و بشرط لا و لا بشرط [همان معقولات ثانویه].

قیود ثانویه لااقل اولی و دومی آن آینه‌ای هستند برای نشان دادن قیود اولیه.

لحاظ: تصویری که انجام می‌شود.

ملحوظ: صورتی که دیده می‌شود.

اگ از جهت لحاظ در نظر بگیریم ← قسمی است در عرض دو قسم دیگر [بشرط شیء و بشرط لا]

لا بشرط
ز جهت ملحوظ در نظر بگیریم اعم از ← دو قسم دیگر می‌شود یعنی مقسم است،
مثلاً تصور ماهیت انسان [چه واجد علم و چه فاقد علم].

(لحاظ و ملحوظ و ربط آن به مقسمی و قسمی را نفهمیدم)

وضع اسم جنس

بعد از بیان مقدمه به اصل بحث می پردازیم.

سؤال: اسم جنس [انسان] وضع شده است برای ماهیت لابشرطِ قسمی یا مقسمی؟

جواب: اسم جنس قطعاً برای بشرط شیء و بشرط لا وضع نشده است؛ چون این دو مقیده شده اند و اطلاق ندارند، در حالی که اسم جنس مطلق است.

لابشرطِ قسمی هم نیست؛ چون لابشرطِ قسمی هم مقید شده است، و قیدش همان [بدون قید بودن] است؛

پس اسم جنس وضع شده است برای لابشرطِ مقسمی، یعنی ذات انسان بدون هیچ لحاظی

یعنی: هم برای تقييدش، هم برای اطلاقش نیاز به قرینه دارد. [پآوری اطلاق: قرینه اطلاق: مثل مقدمات حکمت].

پس اسم جنس وضع شده است برای لابشرطِ مقسمی.

(این مطلب درست است ولی نمیدانم چرا کتاب جور دیگری گفته)

تقابل بین اطلاق و تقييد [در مقام ثبوت]

(آيا جنس همان ماهيت است) ماهيت در مقام ثبوت ۱. اطلاق ۲. تقييد (جدولي)

اين دو وصف اطلاق و تقييد با هم متقابل هستند.

سؤال: تقابل اطلاق و تقييد چه نوع تقابلي است؟

جواب: مرحوم خوئي: از نوع تضاد است، چون اطلاق و تقييد دو امر وجودي هستند و هر دو از قبيل لحاظ هستند، تقييد، لحاظ ذکر قيد است و اطلاق، لحاظ عدم ذکر قيد [يعني عدم ذکر قيد را لحاظ كرديد].

مرحوم نائيني: از نوع عدم و ملكه است، يعني اطلاق، عدم آن قيد است مثل بصير و عمي كه عدم نسبي است.

شهيد صدر: از نوع تناقض است، يعني تقابل سلب و ايجاب، مثل وجود البصر و عدم وجود البصر كه عدم مطلق است [يعني اگر تقييد، لحاظ ذكر قيد است، اطلاق لحاظ عدم نيست بلكه عدم لحاظ ذكر قيد است]. يعني اصلاً چيزي را لحاظ نكرديم.

نكته: اين ها كه گفتيم همه در مقام ثبوت [عنداللهي] بود و گر نه در مقام اثبات [در خارج] قطعاً عدم و ملكه هستند.

سؤال: فرق بين اين اقوال كجا ظاهر مي شود؟

فرق اول: اگر مانند شهيد صدر قائل به تقابل تضاد بين مطلق و مقيد بوديم حالت سوم يعني اهمال (پاورقي: به ارتفاع اطلاق و تقييد باهم اهمال مي گویند) ممكن نيست، به بيان ديگر آنجا كه مطلق و مقيد نقيضين هستند همان طور كه اجتماعشان محال است، ارتفاعشان هم محال است و حالت سومي هم نداريم، يعني يا اين يا آن.

برخلاف قول مرحوم خوئي كه قائل به تضاد در مطلق و مقيد بودند و حالت سوم هم ممكن بود، مثلاً بين زرد و آبي تضاد باشد بگوئيم نه زرد و نه آبي بلكه سفيد (مثال اصولي)

و برخلاف قول مرحوم نائيني كه قائل به عدم و ملكه بودند كه در آن صورت هم مي توان حالت سومي در نظر گرفت

بنابر نظر شهيد صدر اهمال ممكن نيست يعني نمي شود مطلبي در ذهن متكلم [در مقام ثبوت] مهمل باشد، بالاخره يا مطلق است يا مقيد اما بنابر نظر مرحوم خوئي و مرحوم نائيني اهمال در مقام ثبوت ممكن است.

فرق دوم: اگر نظر مرحوم نائيني را پذيرفتيم [عدم و ملكه] فقط در جائي اطلاق مي تواند مطرح شود كه تقييد ممكن است مثلاً: اگر بخواهيم جعل حكم را مقيد به علم بكنيم محال است، پس اطلاقش هم محال است.^۱

^۱ چرا بنابر نظر مرحوم نائيني اين كه جعل حكم را مقيد به علم كنيم محال است؟

این در حالی است که بنابر نظر شهید صدر [تناقض] چنین چیزی نه تنها محال نیست بلکه اگر وجود یکی از اطلاق و تقييد محال شد لزوماً وجود ديگري ضروري مي‌شود.

همچنين اگر نظر مرحوم خوئي را پذيرفتيم [تضاد] نه لازم است بگوييم: چون وجود تقييد محال شد پس وجود اطلاق هم محال مي‌شود، و نه لازم است بگوييم چون وجود تقييد محال شد وجود اطلاق ضروري مي‌شود، بلکه مي‌توان قائل به حد وسط شد و اهمال را پذيرفت.

قول صحيح: قول صحيح همان است که گفتيم، رابطه بين اطلاق و تقييد تناقض است. چون اطلاق يعني: آن خصوصيتي که صلاحيت دارد آن مفهوم را [انسان] بر جميع افراد منطبق کند [هر چند الان مقيد شده] همين که در اين اطلاق قيدي لحاظ نشود کافي است براي مطلق بودنش [يعني احتياجي به لحاظ عدم قيد نيست بلکه همين عدم لحاظ قيد کافي است] تأمل فرماييد.

سؤال: چرا همين که در اطلاق قيدي لحاظ نشود کافي است و احتياجي به لحاظ کردن عدم قيد نيست؟

جواب: چون هر مفهومي (انسان) ذاتاً اين قابليت و صلاحيت را دارد که بر افرادش (زيد) منطبق شود، و تک تک آن افراد، آن مفهوم را در خود دارند (همان طور که زيد مفهوم انسانيت را در خود دارد)، از آنجا که قابليت منطبق شدن مفهوم بر افرادش ذاتي است و متوقف بر لحاظ عدم ذکر قيد نيست، پس همين که قيدي لحاظ نکنيم کافي است.

خلاصه در يك کلام اين که: چون معنای هر مفهومي ذاتاً در افرادش هست، براي بيان معنای مطلق همين که قيدي نياوريم آن مفهوم مطلق در ذهن مي‌آيد، و ديگر نياز نداريم عدم قيد را لحاظ کنيم. چون لازم ذاتي از ملزومش جدا نمي‌شود، همان طور که زوجيت از ۴ جدا نمي‌شود.

اشکال: اگر قابليت مفهوم براي انطباق بر تمامی افرادش لازم ذاتي آن مي‌باشد و قابل انفکاک از آن نيست، پس چگونه با تقييد، اين قابليت انطباق محدود مي‌شود و مفهوم بر همه افرادش صدق نمي‌کند؟

جواب: اين تقييد، قابليت را از مفهوم نمي‌گيرد چون بعد از تقييد هم، هنوز مفهوم آن قابليت را دارد، هر چند فعليت ندارد و آن قيد مانع فعليت آن شده است.

حتي مي‌توانيم بگوييم با آمدن قيد، اين مفهوم به مفهوم جديد تبديل مي‌شود.

بار ديگر يادآوری مي‌کنيم: اين تقابل بين اطلاق و تقييد که از آن بحث کرديم در مقام ثبوت بود، نه در مقام اثبات؛ و گرنه در مقام اثبات رابطه مطلق و مقيد عدم و ملکه است، يعني از نيامدن تقييد پي به اطلاق مي‌بريم.

از آنجايي که جزوه در حال ويرايش هست، لطفاً ايرادات احتمالي را حتماً اطلاع بديد